



دکتر انور خامه‌ای

پراکسیس انسان نسبت بانسان

در مقاله گذشته پراکسیس شیوع اول کسب پراکسیس و مطالب پراکسیس شرح میدرج است.

مثلا فرض کنیم شهری مورد هجوم سیل قرار گرفته است، مردم شهر برای جلوگیری از آن بفعالیت خواهند پرداخت و سدهای خاکی و سنگی یا از کیسه‌های شن درست خواهند کرد و برای تخلیه آب از شهر و حفظ خانه‌ها و اموال خود اقدامات گسترده‌ای بعمل خواهند آورد.

این اقدامات اگر بطور کلی در نظر گرفته شود تدافعی بنظر میرسد.

اما اگر از جهت پراکسیس انسان نسبت به طبیعت مورد توجه قرار گیرد فعال و تهاجمی است. زیرا رودخانه راه خود را می‌برد و طبیعت سیر خود را میکند.

این انسان است که میکوشد نیروی طبیعت را مهار کند، جلو حرکت آب را بگیرد و مسیر آنرا تغییر دهد. بهمین سان هنگامیکه بدفع آفات نباتی می‌پردازیم و حشرات که محصولات کشاورزی ما را تهدید میکنند ریشه کن

انسان نسبت به طبیعت را توضیح دادیم و اینک پراکسیس نوع دوم یعنی پراکسیس انسان نسبت بانسان را بررسی میکنیم. اما پیش از آن لازم است از سرور یک اشتباه و سوء تفاهم در باره آنچه در پیش گفته‌ایم جلوگیری کنیم.

در شماره گذشته گفتیم که خصیصه دو گانه پراکسیس جنبه تهاجمی و شناختی آنست و در مورد پراکسیس نوع اول نشان دادیم که همواره جنبه فعال و تهاجمی دارد.

اکثون ممکن است بما ایراد بگیرند که طبیعت همیشه منفعل نیست و بعضی مواقع انسان و اجتماع را بشدت مورد تهاجم و طوفانها و زلزله‌ها و آتش فشانها و بیماریهای کشنده و حمله حیوانهای خطرناک و نظائر آن. جواب این ایراد اینست که پراکسیس همواره از نقطه نظر فاعلی آن یعنی انسان در نظر گرفته میشود نه از نظر طبیعت و این مفهوم در معنی لنوی کلمه

میسازیم یا بمنظور دفع یا پیش گیری از يك بیماری بمدد سرم یا واکنس و داروهای دیگر میکربها یا ویروسهای مسبب آنرا قتل عام می کنیم عمل ماتهاجمی است نسبت به طبیعت گوا اینکه بمنظور دفاع صورت میگیرد .

این حقیقت کلیت دارد یعنی از نظر تحلیل غائی و نهائی کلیه اعمال انسان نسبت به طبیعت تدافعی است خواه کوتاه مدت باشد خواه دراز مدت ، خواه فوری باشد و خواه برای حفاظت نوع بشر و تأمین زندگی بهتر برای او . اما اگر این اعمال را از نظر علی و فعاله تحلیل کنیم همواره تهاجمی است و تحلیل پراکسیس از این نوع اخیر است .

تحلیل پراکسیس جنسی

شبهه این موضوع در مورد پراکسیس نوع دوم یعنی پراکسیس انسان نسبت بانسان وجود دارد .

در این حالت پراکسیس کاملاً دو طرفه است یعنی دو پراکسیس هم نوع ، هم زمان در دو جهت متقابل اعمال میشود . هر کدام از این دو پراکسیس متقابل از نظر فاعل آن تهاجمی و شناختی است .

مثلاً در يك معامله حسن فروشنده و حسین خریدار است . پراکسیس حسن تهاجمی است چون میکوشد کالای خود را بفروشد در عین حال شناخت بهتری از وضع بازار پیدا میکند پراکسیس حسین نیز تهاجمی است چون نیاز یکالائی دارد که میکوشد آنرا بدست آورد .

ضمناً او نیز با این عمل شناخت خود را گسترش میدهد مثلاً میفهمد که این کالا در بازار فراوان است یا کمیاب ، گران است یا ارزان و امثال آن . در این نوع پراکسیس ممکن است ظاهراً جنبه فعال یکطرف بیشتر و از آن طرف دیگر کمتر باشد و حتی پراکسیس یکطرف صرفاً فعال و پراکسیس طرف دیگر صرفاً منفعل بنظر برسد اما اگر بر مبنای تحلیلی که قبلاً شرح دادیم رابطه انسان با انسان را بررسی کنیم می بینیم که میان این دو پراکسیس فرق اساسی وجود ندارد و هر کدام از نظر فاعل آن جنبه تهاجمی و شناختی دارد . بعنوان مثال عمل جنسی یعنی رابطه جنسی زن و مرد را مورد تحلیل قرار میدهم .

مقدمتاً تذکر دهیم که این عمل جنسی در نظر ما صرفاً يك رابطه اجتماعی است و ما میان عمل جنسی انسان و عمل جنسی حیوان تفاوت اساسی قائل هستیم ، چون در عمل جنسی انسان شناخت عامل اساسی است و در نتیجه ، این عمل منشاء تظاهرات مهم اجتماعی میگردد که در عمل حیوانی وجود ندارد . با توجه باین مقدمه ملاحظه میکنیم که در رابطه جنسی ، فرقی ندارد که پراکسیس را از طرف مرد در نظر بگیریم یا از طرف زن ، در هر دو حالت پراکسیس دو قطب دارد یکی فاعل و یکی مفعول و در عین حال از نظر فاعل پراکسیس جنبه تهاجمی و شناختی دارد .

در پراکسیس مرد ، او فاعل است و زن مفعول ، در حالیکه در پراکسیس متقابل زن فاعل است و مرد مفعول و فعالیت زن است که جنبه تهاجمی و شناختی دارد .

این ادعا ممکن است ظاهراً عجیب بنظر برسد برای اینکه ما عادت کرده ایم که در عمل جنسی مرد را فعال بشناسیم و فعالیت زن را ندیده بگیریم .

برای اینکه موضوع کاملاً روشن گردد يك حالت کاملاً استثنائی را که در آن زن کاملاً منفعل بنظر میرسد یعنی عمل جنسی بعنف را مورد بررسی قرار میدهم .

در نظر اول پراکسیس از طرف زن کاملاً تدافعی بنظر میرسد . اما اگر درست بفکریم می بینیم که این تشخیص ما کاملاً با واقعیت تطبیق نمیکند چون اصالتاً از نظر عمل تجاوزی مرد است نه از جهت نقش زن اگر اصالتاً و صرفاً پراکسیس زن را در نظر بگیریم می بینیم مقاومتی که او در برابر تجاوز مرد از خود نشان میدهد ، ابراز اراده و بروز شخصیت و قدرت خویش یعنی یک نوع فعالیت ، یک نوع عمل تهاجمی است . این ابراز مقاومت و فعالیت و این نوع تهاجم نسبت بمرد که قطب مفعول پراکسیس زن است اعمال میشود .

حتی در حالتیکه مقاومت زن خیلی ضعیف و غیر محسوس باشد باز تنها خودداری او اذهرکت کردن در عمل جنسی یک نوع ابراز مقاومت و فعالیت و بروز شخصیت است و در تحلیل اساسی پراکسیس تغییر نمی دهد .

اگر پراکسیس زن را در عمل جنسی بعنف از نظر بسیکالالیز مورد بررسی قرار دهیم ممکن است تصور کرد که این مقاومت در ضمیر ناخود آگاه زن مظهر یک نوع ارضاء شدید غریزه جنسی و نشانه يك فعالیت بسیار حاد و تهاجمی در عمل جنسی باشد .

حالتی را که بررسی کردیم یعنی تجاوز جنسی يك حالت کاملاً استثنائی است ، در حالات دیگر جنبه تهاجمی پراکسیس زن بسیار آشکارتر است .

بهر حال فریود کاملاً حق دارد که خصیصه اساسی لبیبود را جنبه تهاجمی آن میداند . و اما جنبه شناختی عمل جنسی چنان آشکار است که نیازی بتوضیح نیست بشرط آنکه شناخت را بمعنی عام آن که شامل دریافت های احساسی و عاطفی ، خود آگاه و ناخود آگاه هم میشود در نظر آوریم .

سیر دیالکتیکی پراکسیس جنسی

در پراکسیس نوع دوم سیر دیالکتیکی پراکسیس خیلی پیچیده تر از آنست که در باره پراکسیس نوع اول گفتیم . چون در اینجا دو پراکسیس هم نوع در هم تداخل میکنند .

بعنوان مثال باز عمل جنسی را بررسی میکنیم و سیر - دیالکتیکی آنرا نشان میدهم . در پراکسیس مرد هدف نخستین ارضاء خود اوست بنابراین جنبه تهاجمی و شناختی شدید دارد . اما در اثر همین شناخت احتیاج به ارضاء زن را درك میکند

پراکسیس انسان نسبت بانسان (بقیه)

که در دریافت پراکسیس مثبت زن نسبت باوست و پراکسیس منفی خودش است .

برای رفع این نیاز یعنی ارضاء زن، مرد به پراکسیس مثبت تکمیل کننده‌ای متوسل میشود که جنبه شناختی آن شدیدتر و جنبه تهاجمی آن خفیف‌تر است مانند پایداری در برابر ارضاء خویش و کوشش برای تعویق آن (در حالتیکه ارضاء زن دشوارتر از مرد باشد) یا تظاهر ساختگی به ارضاء (در حالت معکوس) ، یا توسل بوسائل فرعی ، مصنوعی و غیر طبیعی برای ارضاء زن یا ارضاء خویش و امثال آن . این پراکسیس مثبت جدید بنوبه خود مواجه با واکنش زن و ایجاد يك پراکسیس منفی در مرد میشود مانند حس تحقیر نسبت بزین یا سر خوردگی و بیزارى از عمل جنسی و غیره که بنوبه خود پراکسیس مثبتی را برای مقابله و مبارزه با آن در پی دارد . تداوم و در هم آمیختگی این پراکسیس‌های مثبت و منفی حالات بسیار پیچیده‌ای از پراکسیس مرد را بوجود میآورد . بهمین سان پراکسیس زن صورت‌های پیچیده‌تری بخود میگیرد .

آنچه در باره عمل جنسی گفتیم در باره هر شکل از پراکسیس انسان نسبت بانسان صدق میکند و همواره پراکسیس‌های ساده متقابل پراکسیس‌های منفی متعددی برمیآید و تداوم و تداخل آنها در هم با يك سیردیالکتیکی صور بسیار پیچیده‌ای از پراکسیس‌های متقابل را در پی دارد .

دو تذکر

در اینجا ناگزیریم دو تذکر را که سابقاً داده‌ایم برای رفع هر گونه سوء تفاهم باز تکرار کنیم نخست آنکه هر گاه ما صحبت از رابطه دو انسان یا پراکسیس آنها میکنیم بهیچ وجه منظودمان انسان فردی بمعنی بیولوژیک نیست بلکه دو مظهر اجتماعی است . ممکن است دو دسته ، دو گروه یا دو نهاد (gestalt = formation) اجتماعی با یکدیگر در رابطه باشند تا آنجا که حتی اگر دو فرد انسان هم باشند مانند مثال‌های پیش گفته ، فقط جنبه اجتماعی آنها منظور ماست یعنی بعنوان مظاهری از اجتماع در نظر گرفته میشوند .

در تحلیلی که از رابطه جنسی کردیم نشان دادن ماهیت پراکسیسی آن و نقشی که شناخت در آن ایفا میکند ، کاملاً مبین این مطلب است . تذکر دیگر اینکه اگر انواع سه گانه پراکسیس را جدا گانه تحلیل میکنیم بهیچوجه نشانه آن نیست که از هم جدا و منفک باشند .

برعکس انواع پراکسیس بطور متنوع و گسترده‌ای در هم تداخل میکنند و پدیده‌های اجتماعی غالباً ترکیب پیچیده‌ای از آنهاست . منتها از نظر تحلیل ناگزیریم آنها را از هم تفکیک و یکان یکان بررسی کنیم . آنگاه در مقاله دیگری در هم آمیختگی و تداخل آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد .

خصیصه تهاجمی در نهادهای اجتماعی

اکنون که پراکسیس نوع دوم را تعریف کردیم و عناصر مشکله و سیردیالکتیکی آنرا شناختیم باید دو نکته را ثابت کنیم . یکی اینکه تمام زندگی مدنی ، سیاسی و هنری انسان از این نوع پراکسیس سرچشمه میگردد . دوم اینکه تظاهر اساسی این پراکسیس عمل جنسی است .

برای اثبات نکته اول نخست نشان میدهیم که زندگی مدنی و سیاسی انسان از این نوع پراکسیس سرچشمه میگردد و سپس ثابت میکنیم که زندگی هنری انسان نیز چنین است . زندگی مدنی و سیاسی هر انسان عبارتست از مجموعه‌ای از پیوندهای مثبت با يك سلسله نهادها و تاسیسات مدنی و سیاسی و پیوندهای منفی با يك سلسله دیگر از این نهادها و تاسیسات . مثلاً حسین اهل کرمانشاه است ، به لهجه کرمانشاهی حرف میزند ، ساکن پاچنار است ، کارگر است ، راننده شرکت واحد است ، عضو سندیکای رانندگان است ، عضو فلان باشگاه ورزشی است ، فوتبال را دوست دارد ، فلان روزنامه یا فلان مجله را مرتباً میخواند ، بفلان برنامه تلویزیون یا رادیو علاقه دارد . عضو فلان حزب سیاسی است و بالاخره تبعه دولت ایران است . این قبیل پیوندهای مثبت قسمت مهمی از محتوای زندگی مدنی و سیاسی او را تشکیل میدهد .

قسمت دیگر مجموعه از پیوندهای منفی است . مثلاً از مردم کاشان خوشش نمیآید ، زبان فارسی را درست بلد نیست ، نسبت برانندگان تاکسی بدبین است ، از بوکس بازی متنفر است ، فلان روزنامه و فلان مجله را هرگز نمیخواند . از فلان برنامه‌های رادیو و تلویزیون بدش میآید ، و با فلان حزب سیاسی مخالف است و غیره .

در هر کدام از این پیوندها نوع رابطه میتوان تشخیص داد ؛ یکی فردی و دیگری نهادی . مثلاً حسین از نظر عضویت سندیکای رانندگان از یکسو با سایر اعضاء این سندیکارابطه فردی مستقیم دارد یعنی هم سندیکاست و از سوی دیگر با تمام نهادها و تاسیساتی که این سندیکا با آنها رابطه دوستانه یا خصمانه دارد بطور غیر مستقیم مربوط است . رابطه فردی را قبلاً دیدیم که یکنوع پراکسیس است یعنی در هر حالت ، چه نسبت به هم پیوندها و چه نسبت بدیگران جنبه تهاجمی شناختی دارد . مثلاً اعضاء يك تیم فوتبال در عین حال که میکوشند تیم مخالف را شکست دهند میان خود نیز رقابتی دارند و هر کدام میکوشند موفقیت بیشتری کسب کنند اکنون میرسیم بر رابطه میان نهادها و تاسیسات مدنی و سیاسی . تاریخ نشان میدهد که این رابطه معمولاً بر اساس دوگانگی ، رقابت ، کشمکش ، جنگ و منازعه استوار بوده است . تاکنون هیچ جامعه‌ای دیده نشده است که نهادها و تاسیسات آن همه با هم هماهنگ و یگانه و دور از کشمکش و رقابت باشند . تاریخ اجتماعات انسانی آکنده است از جنگ و ستیز ،

پیکار و نبرد ، مبارزه و کشمکش ، پیروزی و انتقام و سرانجام زوال و نابودی بعضی نهادها و گسترش بعضی دیگر . جنگهای ملی و بین‌المللی ، جنگهای نژادی ، پیکار و ستیز میان نواحی و شهرها ، دشمنی و خصومت میان محلات يك شهر ، کشمکش طبقاتی و مسلکی و غیره بقدری در تاریخ فراوان است که کمتر جای صلح و آشتی در آن باقی میگذارد . از این گذشته رقابتهای شفلی و صنفی ، مبارزه‌های حزبی و انتخاباتی ، کشمکش‌های سندیکائی و رقابت باشکام‌های ورزشی و امثال آن بخش مهمی از زندگی روزمره اجتماع بوده و هست . حتی تمام بازیهای گروهی و فردی میان کودکان یا میان بزرگسالان تقریباً بدون استثنا بر اساس رقابت ، کشمکش و تفوق استوار است و تهاجمی و شناختی یعنی نوعی پراکسیس است .

امروزه تمام جامعه‌شناسان نظری و پلیماسمتر (Sumner) را پذیرفته‌اند که گروه‌های اجتماعی را بسدودسته متضاد تقسیم میکنند: گروه‌های خودی و گروه‌های بیگانه (in-group) ، گروه‌های « ما » و گروه‌های « دیگران » (out-group) . این نظر ، دورکنم و جامعه‌شناسان دیگری را باین نتیجه رسانده است که گروه اجتماعی تنها شبکه‌ای از روابط متقابل میان افراد نیست بلکه بر اساس احساس « ما » استوار است . اما چون « ما » چیزی جز مقابله و نفی « دیگران » نیست بهتر است بگوئیم مبنای گروه اجتماعی احساس طرد و نفی « دیگران » است . و این درست ماهیت تهاجمی شناختی رابطه بین گروه‌ها را نشان میدهد یعنی پراکسیس بودن آنها .

آزمایشها و تحقیقات جامعه‌شناسان امریکائی مانند ویلیام وایت (Whyte) و آلبرت کوهن و دیگران در باره جامعه‌های

خرد (micro-society) ، مانند پاندهان جوانان اصالت خصیصه تهاجمی را در آن نشان داده است .

همچنین در اساطیر اقوام گوناگون میتوان مظاهر فراوانی از این خصیصه تهاجمی رابطه انسان نسبت با انسان یافت .

در اساطیر اقوام سامی کشته شدن هابیل بدست برادرش قابیل ، بیچاه افکندن یوسف بوسیله برادرانش ، داستان برج بابل و تفرقه و دشمنی میان سازندگان آن نمونه‌هایی از این مظاهر است .

در اساطیر ایران کشتن سلم و تور ، ایرج را که منشاء جنگهای ایران و توران است نمونه برجسته دیگری است .

در اساطیر یونان و روم و ژرمن نیز نظائر این برادر کشی‌ها فراوان است .

بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند که این اساطیر بازمانده نهادها و پیوندهای اجتماعی جامعه‌های بدوی است . از اینرو

بررسی ساختمان این جامعه‌ها از نظر بحث ما اهمیت اساسی دارد .

ضمناً نمیتوان نادیده گرفت که شکل‌های نخستین زندگی اجتماعی منشاء و مبداء پیدایش صورتهای پیچیده زندگی مدنی و سیاسی کنونی بوده است .

بنابراین بررسی ساختمان جامعه‌های بدوی میتواند راهنمای ما در تحلیل صورتهای پیچیده کنونی باشد .

تو تمیسم و پیوند خاندانها

تمام تحقیقات و تجسس‌های اتنولوگها و جامعه‌شناسان درباره جامعه‌های بدوی موجود و مدارک و نمونه‌هایی که از جامعه‌های بدوی گذشته و تاریخی در دست است نشان میدهد که ساختمان این جامعه‌ها تا آنجا که میتوان تشخیص داده‌بندی بر يك نهاد خانوادگی و يك دستگاه پیوند تو تمیک میباشد . واحدی که بنیان جامعه را تشکیل میدهد گروهی از افراد است که خود را « هم‌خاندان » میدانند و جامعه‌شناسان آنرا خانواده رده‌نمای (famille classificatoire) نامیده‌اند . این گروه يك خانواده زناشویی نیست بلکه شامل زوجهای متعددی است که همه خود را از يك خاندان و يك طایفه (clan) می‌پندارند .

هر قبیله از چند خاندان تشکیل میشود و حداقل از دو خاندان کمتر نیست . بعضی اوقات این خاندانها خود به دو دسته تقسیم میشوند که آنها را فراتری (fratrie) میگویند ولی این امر عامیت ندارد .

بعقیده لوی برول (Levi Brull) در این جامعه‌ها واحد اجتماعی فرد نیست بلکه خاندان است . وجود خاص خاندان است و فرد از نظر بستگی بخاندان وجود دارد فرد فقط نام و هویت خاندان خود را می‌یابد و رابطه خویشاوندی او بخاندان دیگر است .

عضویت خاندان بر طبق خویشاوندی نیست بلکه رابطه خویشاوندی تابع عضویت در خاندان است . در درون هر خاندان يك سلسله مراتب از نظر سنی وجود دارد . افراد تقریباً هم سن همه برادر و خواهر شناخته میشوند و افراد مسن تر همه پدر و مادر آنها یا جدوجده ایشان هستند . میان افراد يك خاندان زناشویی ممنوع است و زناشویی برون یاب (exagomie) در آن حکمفرماست .

پیوند میان خاندانها تابع تو تمیسم است . تو تمیسم در عین حال يك دستگاه مذهبی و يك ساختمان اجتماعی است . در اینجا ما تو تمیسم را فقط بمثابة يك ساختمان اجتماعی بررسی میکنیم و در تحلیل نوع سوم پراکسیس آنرا بعنوان يك دستگاه مذهبی بررسی خواهیم کرد .

تو تم يك موجود طبیعی و معمولاً يك حیوان یا يك گیاه مقدس است . تو تم هیچگاه يك حیوان یا گیاه منفرد نیست بلکه

نوع يك حيوان يا يك گياه بطور كلی است مثلاً گاو يا عقاب يا سوسمار يا درخت بلوط و غيره . توتّم هر خاندان در عين حال جد اعلاي خاندان ، روح خاندان ، تجسم هويت خاندان و مشخص کننده آن از خاندانهاي ديگر قبيله است . خاندان از توتّم جدا نيست و بدون آن زندگي ندارد و هر فرد خاندان زندگي خود را نتيجه اي از زيبست توتّم ميشمارد . از اينرو توتّم در عين حال مقدس و ستايش آفرين و ترسناك و هراس انگيز است . در نتيجه خوردن و مصرف كردن توتّم هر خاندان براي افراد آن خاندان حرام و تابو (taboo) است در حاليكه براي خاندانهاي ديگر آزاد است .

بسياري از قبائل توتّم هاي خود را مبادله ميكنند ، نتيجه ديگر توتّميسم پيوستگي بين افراد خاندان است ، هر لطمه اي كه به يكي از افراد يك خاندان وارد آيد گوئي بتمام افراد آن وارد آمده است .

اگر شخصي از خاندان A كسي از خاندان B را بكشد تمام افراد خاندان B موظف هستند انتقام او را بگيرند و كافي است يك تن از خاندان A را هر كه ميخواهد باشد ؛ بکشند كشتن قاتل واقعي ضرورتي ندارد ، چون در حقيقت خاندان A قاتل شناخته ميشود نه آن فرد معين . اين رسم و قاعده قبائلي بدوي را جامعه شناسان «وندتا» مي نامند . وندتا در درون خاندان اجرا نميشود مثلاً اگر فردي از يك خاندان عضو ديگري از آن را بكشد گرفتن انتقام خون او ضرورتي ندارد فقط مراسم مذهبي براي جبران آن كافي است .

منشاء فرمانروائي و دولت

از آنچه گذشت نتيجه ميگيريم كه در ساختمان جامعه هاي بدوي واحد اجتماعي خاندان است نه فرد . و رابطه اجتماعي همواره رابطه دو خاندان است و اين رابطه اصولاً بر مبناي دوگانگي و خصومت و جدائي آشتي ناپذير استوار است . رابطه دو خاندان اساساً تهاجمي است . يك تظاهر عمده آنرا بصورت وندتا بيان كرديم .

تظاهر ديگر اين رابطه تهاجمي «زنشويي برون باب» و «زن گزيني بودني» (marriage for capture) است كه بعداً توضيح خواهيم داد ، مشاهدات ديگر نشان ميدهند كه اين رابطه يك نمونه كامل پراكسيس نوع دوم است و چون اين رابطه و ساختمان اجتماعي مبتني بر آن بطور مستقيم يا غير مستقيم منشاء تمام نهادها و تاسيسات مدني و سياسي كنوني است نتيجه ميگيريم كه تمام زندگي مدني و سياسي ما از اين نوع پراكسيس سرچشمه ميگيرد .

بنوان نمونه پيدايش دولت را كه مهمترين سازمان و نهاد سياسي است بررسي ميكنيم . دولت از نهاد اجتماعي ديگري سرچشمه ميگيرد كه «فرمانروائي» - Hegemonie (Herrschaft) است . در باره منشاء اين نهاد كه بسيار كهن است دو دسته تئوري وجود دارد . يك دسته تئوريهاي «درون زا» (endogene) است كه منشاء فرمانروائي را در عوامل و تحولات دروني جامعه جستجو ميكنند . دسته ديگر تئوريهاي «برون زا» (exogene) معتقد است كه فرمانروائي

از خارج بر جامعه تحميل شده است مثلاً بر اثر غلبه نوآدي بر نژاد ديگر يا قومي بر قوم ديگر . در نظريات اين دسته اخير كه نخستين واضع آن ابن خلدون و اخيرين نماينده آن آلکساندر روستوف (Rustof) است جنبه تهاجمي منشاء فرمانروائي و دولت كاملاً آشكار است و اگر تئوريهاي برون زا را پذيريم اثبات اينكه فرمانروائي و دولت از پراكسيس نوع دوم سرچشمه ميگيرند بسيار آسان است . اما اين تئوريها گرچه قسمتي از پديدهها و واقعات مربوط به منشاء فرمانروائي و دولت را توضيح ميدهند ولي نميتوانند تمام اين پديدهها و واقعات را روشن سازند . از اينرو امروزه بيشتر جامعه شناسان طرفدار تئوريهاي درون زا هستند اين تئوريها بطور كلي منشاء فرمانروائي و دولت را ناشي از نوعي تمايز - differe-

nciation) در درون جامعه مي پندارند مانند تقسيم كار يا تمايز سني يا تمايز جنسي و غيره مثلاً ابتدا پيرها بر جوانها مسلط شده اند يا مردها بر زنها يا روحانيون بر افراد ديگر و سپس تسلط يك قشر از جامعه بر سايرين بصورت نهادي يا سازماني تبلور يافته و دولت را پديد آورده است . ولي هر هر كدام از اين حالات را كه پذيريم اولاً تمايز فوق خود بگونه پراكسيس از نوع دوم است و جنبه تهاجمي و شناختي آن واضح است . ثانياً پيدايش اين تمايز در درون جامعه بدوي نميتواند از رابطه خاندانها جدا باشد . چون ايجاد تمايز يا در درون خاندانهاست يا ميان آنها و در هر حالت بسا سيستم توتّميسم و رابطه خاندانها مربوط ، و خصيصه هاي تهاجمي و شناختي پراكسيس در آن آشكار است .

شوكت و فلاكت رؤساي قبائل

نمونه هاي از موقعيت رئيس قبيله در جامعه هاي بدوي و رابطه او با افراد قبيله اين موضوع را روشن تر ميسازد . غالب اين نمونه ها را از كتاب «توتّم و تابو» نوشته زيگموند فرويد اقتباس کرده ايم . افراد قبيله نسبت بفرمانروا و رئيس خود از يكسوحس احترام و ستايش دارند و از سوي ديگر ترس و كينه . افراد نبايد بدن رئيس و اشياء متعلق باو را لمس كنند ، اين كار منحوس و مطرود است (چون جنبه تهاجمي نسبت برئيس دارد) برعكس رئيس ميتواند افراد يا متعلقات آنها را لمس كند و اين كار ميمون و مبارك است . رئيس قبيله در عين حال مقتدر ترين و محدود ترين فرد قبيله است . فرويد شرح مبسوطي از محدوديت رؤساي بعضي قبائل ذكر ميكنند و نتيجه ميگيرد كه اين محدوديتها در بعضي موارد بحددي است كه هيچ فردي از افراد قبيله حاضر نيست رئيس شود ناگزير بيگانه اي را بر رياست انتخاب ميكنند ؛ مثلاً قبائل وحشي سيرا لئون رئيس قبيله را بگروزي پيش از آنكه به تخت نشيند طی مراسم مذهبي بقصد كشت كنگ ميزنند بقسمي كه رئيس و از گون بخت چند روز پس از رياست جان ميسپارد . از اينرو رؤساي خاندانها هر وقت با كسي دشمني دارند او را بر رياست انتخاب ميكنند ؛ بعضي قبائل در هنگام بروز بلايا و آفات سخت رئيس خود را قرباني ميكنند چون او مقدس ترين و گرانبها ترين هديه ايست كه ميتواند بخدا پسان

پیشکش کنند! (این ماجرا انسان را بیاد استان درویش یوسف در زمان شاه عباس میاندازد)

وضع فرماندهان و سرکردگان جنگی این قبائل نیز چندان بهتر نیست. آنها نیز پیش از رفتن به جنگ یا پس از بازگشت از یک پیروزی باید محدودیتهای قراوانی مانند معاشرت نکردن با افراد دیگر و خودداری از همخوابگی با زنان خویش و نخوردن غذاهای معین و غیره را تحمل کنند. همچنین کسان دیگری که مسؤولیتها و مقامات مهم اجتماعی را بر عهده دارند.

فریود این محدودیتهای را بعنوان واکنش ناآگاهانه اجتماع نسبت به مراکز قدرت و فرمانروایی و اختیارات و نیروی تهاجمی فوق العاده‌ای که دارند تحلیل میکند. از نظر ما این یک پراکسیس منفی برای فرمانروایان و یک پراکسیس مثبت اجتماع نسبت با آنهاست.

نقش اجتماعی عمل جنسی

اکنون به توضیح نکته دوم بپردازیم یعنی نشان میدهم که تظاهر اساسی پراکسیس انسان نسبت با انسان عمل جنسی است. صرف نظر از اینکه عمل جنسی یگانه وسیله تولید نیروی انسانی و بتیان دوام و بقای اجتماع است.

پراکسیس جنسی نقش مهمی در پیدایش نهادها و تاسیسات مدنی و سیاسی و هنری انجام داده است. در جامعه کنونی نقش مستقیم خانواده رو بزوال است.

اما اگر با اجتماعات گذشته، مخصوصاً جوامع بدوی نگاه کنیم اهمیت خانواده و نقش مهم روابط خویشاوندی در نهادها و تاسیسات فوق درمی یابیم. چنانکه دیدیم اولین شکل سازمانی جامعه، نخستین تقسیم بندی آن و نخستین شکل رابطه اجتماعی، تقسیم جامعه به خاندانها و رابطه آنها بوده است. درست است که ظاهراً روابط خویشاوندی در این خاندانها بیشتر صوری و اجتماعی است تا ناشی از روابط جنسی واقعی. یعنی در تشکیل یک خاندان پیوند خونی و نسلی کمتر دخالت دارد.

اما از طریق دیگر روابط جنسی با سازمان خاندانها پیوند اساسی دارد. و آن در این جهت است که سازمان خاندانها بر بنیان زناشویی برون یاب، استوار است. ازدواج در داخل خاندان حرام است تا پوست، زناست. برعکس انتخاب زن همیشه باید از خاندانهای دیگر باشد و در بسیاری موارد از طریق «زن گزینی» فریودنی و این قاعده رابطه خاندانها را بصورت یک ضرورت حیاتی درمی آورد و منشاء تقسیم کار میان آنها و ایجاد نهادها و تاسیسات مدنی و سیاسی که در پیش گفتیم می شود.

چند پدیده اتنولوژیک

از این گذشته بسیاری از مراسم و مقررات و آداب جامعه‌های بدوی بطور مستقیم یا غیر مستقیم، خود آگاه یا ناخود آگاه مربوط به روابط جنسی میشود. مثلاً دور کیم تشخیص داده است که تو تمیسم پیوستگی مستقیم با خاندانهای با اصطلاح مادر شاهی matriarcat دارد یعنی خاندانهایی که شجره آنها از طریق مادر است. برعکس پیدایش و رشد خاندانهای با اصطلاح پدر شاهی (patriarcat) بازوال و انحطاط تو تمیسم همراه است. بعضی از جامعه‌شناسان تو تمیسم را ناشی از عدم آگاهی انسان بدوی از رابطه

میان عمل جنسی با بارداری و زایمان دانسته‌اند. بدین معنی که چون فاصله میان علت و معلول چندین ماه است از رابطه آنها آگاه نبوده و تصور میکرده‌اند که تو تم در شکم زن باردار می‌دهد و پدر حقیقی فرزند است. بهر حال ترس انسان بدوی از خون و قاعدگی (محدودیتها و تابوهای مربوط به زنان باردار یا در دوران قاعدگی و امثال آن نمونه نقش حساسی است که عمل جنسی در زندگی آنها انجام میدهد. در بعضی موارد نقش عمل جنسی بسیار صریح و آشکار می‌گردد. مثلاً لوی برول می‌نویسد که قبائل تو نکا هر گاه ده جدیدی تاسیس می‌کردند نخست باید رئیس قبیله با زنش بان محل برود و همخوابگی کند تا بدین وسیله ده را تصاحب کند و بخود و قبیله خویش پیوند دهد. هم او می‌گوید که در بسیاری قبائل رئیس در حکم شوهر قبیله است، خروس و گاو نر آنست! قبیله زن اوست و بدون او می‌میرد. از این قبیل پدیده‌ها در آثار اتنولوگها و جامعه‌شناسان قراوان میتوان یافت. از چنین مشاهداتی است که فریود نتیجه می‌گیرد و لیپیدو را با خصیصه تهاجمی آن منشاء نهادهای اجتماعی می‌شناسد.

زناشویی برون یاب و منشاء آن

با وجود این تکیه‌گاه اصلی استدلال ما وجود زناشویی برون یاب، و رواج عام آن در میان تقریباً تمام جامعه‌های بدوی است. بنا بر این لازم است به بینیم این نوع زناشویی چگونه پدید آمده و منشاء آن چیست. بعضی از جامعه‌شناسان آنرا ناشی از خطر اختلاط خون و انحطاط نسل میدانند و می‌گویند اگر ازدواج در داخل خاندان آزاد بود منجر با انحطاط نسل میشد بنا بر این آنرا ممنوع کرده‌اند.

دور کیم این نظریه را رد میکند. چون اگر فرض کنیم که قبائل بدوی آگاهانه این تصمیم را می‌گیرند باید قبول کنیم که دانش نسبتاً وسیعی از زیست شناسی داشته باشند که معقول نیست. و اگر فرض کنیم که این تحول بطور غیر آگاهانه و غریزی صورت گرفته است لازم است جامعه‌های بدوی نخست‌داری زناشویی برون یاب بوده و سپس به زناشویی برون یاب رسیده باشند و این خلاف مشاهدات شماس است چون صورت دوم مقدم بر اولی است.

نظریه دیگر تئوری مالکنان است که معتقد است در نتیجه گشتن نوزادان دختر تعداد زنان در خاندان کم می‌آید و احتیاج مردان را وادار می‌سازد که از خاندانهای دیگر زنان را بربایند. این نظریه با این ایراد مواجه میشود که اگر علت اصلی کم یابی زنان در داخل خاندان بوده چرا باین شدت از زناشویی در داخل خاندان ممنوع شده است، در صورتیکه باید بعکس باشد. ممکن است علت این نوع زناشویی را در خصیصه تهاجمی پراکسیس جنسی دانست. ازدواج در درون خاندان طبیعتاً بسیار سهل و آسان است و این خصیصه را ارضاء نمی‌کند. گزینش و بدست آوردن زن از خاندان دیگر مستلزم فعالیت و کوشش بیشتر و دشواری زیادتر است و بیشتر این خصیصه را ارضاء میکند اگر در نظر آوریم که زناشویی برون یاب غالباً با ربودن زن نیز همراه است این نظریه معقول تر و پسندیده تر از نظریات پیشین جلوه گر میشود و ضمناً مؤید نظریه کلی ما درباره اصلت پراکسیس نیز هست.

در مقاله آینده نوع سوم پراکسیس یعنی پراکسیس انسان نسبت بخویش را مورد بررسی قرار خواهیم داد.